

محمد کاسیم پریس لاہور باہتمام ملک محمد شفیع پرنٹر چھپا اور غلام محمد نور محمد پبلشران نے چھپوا کر شائع کیا (کتبۂ قاضی نظام الدین نایاری)

بسم الله الرحمن الرحیم

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها	که عشق آسان نمود اوّل ولی افتاد مشکلها
ببوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید	ز تاب جعدِ مشکینش چه خون افتاد در دلها
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید	که سالک بےخبر نبود ز راه و رسم منزلها
مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم	جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها
شبِ تاریک بیمِ موج گردابِ چنین هائل	کجا دانند حالِ ما سبکبارانِ ساحلها
همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر	نهان کے ماند آن رازی کزو سازند محفلها
حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ	متیٰ ما تلق من تهویٰ دع الدنیا و اهملها

غزل نظامی علیه الرحمه

شنیدم بر صورتے عاشق که بر مه میکند غوغا	چه صورت صورتِ دلبر چه دلبر دلبرِ زیبا
اگر رویش نمی بینم دو چشمم چشمهٔ گردد	چه چشمه چشمهٔ لولو چه لولو لولوئ لالا
اگر در باغ بخرامد دو صد غلغل بر انگیزد	چه غلغل غلغلِ بلبل چه بلبل بلبلِ شیدا
خیالے را که میدارم غمم را همدمے باشد	چه همدم همدمِ محرم چه محرم محرمِ دلها
نگارِ من بصد خوبی دو زلفش نکهتی دارد	چه نکهت نکهتِ قابل چه قابل قابلِ جانا

غزل حافظ

دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را	دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا
ده روزه مهر گردون افسانه است افسون	نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز	باشد که باز بینیم آن یار آشنا را
در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل	هات الصبوح هبّوا یا ایها السکارا
ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت	روزی تفقدی کن درویش بینوارا
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است	با دوستان مروت با دشمنان مدارا
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند	گر تو نمی پسندی تغییر کن قضا را
آئینهٔ سکندر جام جم است بنگر	تا بر تو عرضه دارد احوالِ ملکِ دارا

غزل سعدی علیہ الرحمہ

ای کہ میگوئی بخوبان آشنائی مشکل است
آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل است

پیش بیدردان گریبان پارہ کردن مشکل است
دل کہ شد بیچارہ او را چارہ کردن مشکل است

زندگانی در جہان بی یار کردن مشکل است
راز دل با ہر کسے اظہار کردن مشکل است

دل کہ رنجد از کسے خرسند کردن مشکل است
شیشہٴ بشکستہ را پیوند کردن مشکل است

غزل

سعدیا سہل است با ہر کس گرفتن دوستی
لیک چون پیوند کردی باز گشتن مشکل است

خسرو

کافر عشقم مسلمانی مرا در کار نیست
ہر رگِ من تار گشتہ حاجتِ زنّار نیست

از سر بالین من برخیز ای نادان طبیب
دردمندِ عشق را دارو بجز دیدار نیست

شاد باش ای دل کہ فردا بر سر بازارِ عشق
وعدہٴ قتل است گرچہ وعدہٴ دیدار نیست

ما غریبان را تماشای چمن در کار نیست
داغہائ سینہٴ ما کمتر از گلزار نیست

ناخدا در کشتی ما گر نباشد گو مباش
با خدا داریم ما را ناخدا در کار نیست

خلق میگویند کہ خسرو بت پرستی میکند
آرے آرے میکند با خلقِ عالم کار نیست

غزل حافظ

دوش دیدم کہ ملائک در میخانہ زدند
گل آدم بسرشتند و بہ پیمانہ زدند

ساکنانِ حرم سرّ عفافِ ملکوت
با منِ راہ نشین بادہٴ مستانہ زدند

شکر ایزد کہ میان من و او صلح فتاد
حوریان رقص کنان ساغر شکرانہ زدند

جنگ ہفتاد و دو ملّت ہمہ را عذر بنہ
چون ندیدند حقیقت رہ افسانہ زدند

آسمان بارِ امانت نتوانست کشید
قرعہٴ فال بنام من دیوانہ زدند

نقطہٴ عشق دلِ گوشہ نشینان خون کرد
ہمچو آن خال کہ بر عارضِ جانانہ زدند

ما بدان خرمن پندار از رہ چون نہ رویم
چون رہِ آدم پندار بہ یک دانہ زدند

آتش آن نیست کہ بر شعلہٴ او خندد شمع
آتش آن است کہ در خرمن پروانہ زدند

کس چو حافظ نہ کشید از رُخ اندیشہ نقاب
تا سرِ زلف سخن را بہ قلم شانہ زدند

غزل قدسی

دارم دلی اما چه دل صد گونه حرمان دربغل
چشمی و خونی در آستین اشکی و طوفان دربغل

یارب مرا ثابت قدم از کوی قاتل بگذران
من سر بجیب انداخته او تیغ عریان دربغل

کو قاصدی در کوی او تا در نثار مقدمش
صد طفل اشک از دیده ام آید برون جان دربغل

بوی ترا یک صبحدم چون یاد آرد در چمن
گل غنچه گردد تا کند تو تنها دربغل

نازم خدنگ غمزه را گر لذت دیدار او
هر دم جراحتهای دل و ز دیده پیکان دربغل

روز قیامت هر کسی در دست گیرد نامه را
من نیز حاضر میشوم تصویر جانان دربغل

برقع ز عارض برفگن یک صبحدم تا از صبا
گردد فراموشش از سحر خورشید تابان دربغل

قدسی ندانم چون شود سودای بازار جزا
او نقد آمرزش بکف من جنس عصیان دربغل

غزل شمس تبریزی رحمة الله علیه

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی بینم
نه ترسا و یهودیم نه گبرم نه مسلمانم

نه شرقیم نه غربیم نه بحری ام نه بری ام
نه از ملک عراقیم نه از خاک خراسانم

نه از خاکم نه از آبم نه از بادم نه از آتش
نه از آدم نه از حوا نه از فردوس رضوانم

مکانم لامکان باشد نشانم بی نشان باشد
نه تن باشد نه جان باشد نه باشد عشق جانانم

هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن
بجز یاهو و یا من هو دیگر چیزی نمیدانم

دوئی را چون نظر کردم یکی دیدم دو عالم را
یکی بینم یکی جویم یکی خواهم یکی دانم

الا ای شمس تبریزی چرا مستی درین عالم
بجز مستی و مدهوشی نباشد هیچ سامانم

غزل خسرو

توئی در ملک جان خسرو چه خسرو خسرو خوبان
بود نخل قدت فتنه چه فتنه فتنهٔ دوران

جمالت مجمعی باشد چه مجمع مجمع خوبان
چه خوبی خوبی یوسف چه یوسف یوسف کنعان

دهانت غنچهٔ باشد چه غنچه غنچهٔ دلکش
چه دلکش دلکش خرم چه خرم خرم خندان

سر زلفت یکی هندو چه هندو هندوی کافر
چه کافر کافر رهزن چه رهزن رهزن ایمان

غزل	چه خسرو بنده باشد چه بنده بندهٔ عاشق چه عاشق عاشق بیدل چه بیدل بیدل هجران	جامی رح

عارض است این یا قمر یا لالهٔ حمراست این — یا شعاع شمس یا آئینهٔ دلهاست این
قامت است این یا الف یا سرو یا نخل مراد — یا مگر گلدستهٔ باغ جنان آراست این
چشم تو جادوست یا آهوست یا صیادِ خلق — یا دو بادام سیه یا نرگس شهلاست این
زلف تو زنجیر یا قلاب یا مشکِ ختن — سنبل تر یا سمن یا عنبر ساراست این
یا رب این طاق است یا محراب یا قوس قزح — یا هلالِ عید یا ابروی یار ماست این
یا رب این خورشید تابان است یا ماهِ تمام — یا فرشته یا پری یا شوخ بی پرواست این
حقهٔ لعل است یا سر چشمهٔ آب حیات — یا دهن یا میم یا طوطی شکر خاست این
کوی تو کعبه است یا خلدِ برین یا بوستان — یا گلستان ارم یا جنت الماوی است این
قمریِ باغ جنان یا بلبل بی خانمان — یا طوطی شیرین زبان یا جامی شیداست این

غزل خسرو

ای چهرهٔ زیبای تو رشک بتان آذری — هر چند وصفت میکنم لیکن ازان بالاتری
آفاق ها گردیده ام مهر بتان ورزیده ام — بسیار خوبان دیده ام اما تو چیزی دیگری
تا نقش وی بندد فلک کس را نداده این نمک — حوری ندانم یا ملک فرزند آدم یا پری
هرگز نیاید در نظر صورت ز رویت خوب تر — شمسی ندانم یا قمر یا زهرهٔ یا مشتری
من تو شدم تو من شدی من جان شدم تو تن شدی — تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری
تو از پری چابک تری وز برگ گل نازک تری — وز هر چه گویم بهتری حقا عجائب دلبری
عزم تماشا کردهٔ آهنگِ صحرا کردهٔ + — این جان و دل تو بردهٔ این است رسم دلبری
لعل بدخشان دیده ام الماس را سنجیده ام — دُر عدن را چیده ام یکتا تو دُرج گوهری
خسرو غریب است و گدا افتاده در شهر شما — باشد از بهر خدا سوی غریبان بنگری

غزل سعدی علیه الرحمه

ای ماهِ عالم سوز من از من چرا رنجیدهٔ — وی شمعِ شب افروز من از من چرا رنجیدهٔ
یک شب ترا مهمان کنم تا جان و دل قربان کنم — جای تو در چشمان کنم از من چرا رنجیدهٔ
ای جان من جانان من بر من نگر سلطان من — یک شب بیا مهمان من از من چرا رنجیدهٔ
من عاشق زارِ توام از جان وفاداری توام — تا زنده ام یار توام از من چرا رنجیدهٔ

من عاشق دیوانه ام اندر جهان افسانه ام — تو شمع و من پروانه ام از من چرا رنجیدهٔ
رنجیده رنجیده از من گناه چه دیدهٔ — دایم گناه بخشیدهٔ از من چرا رنجیدهٔ
بنگر ز عشقت چون شدم سرگشته و مجنون شدم — چون لاله دل پر خون شدم از من چرا رنجیدهٔ
گر من بمیرم در غمت خونم فتد در گردنت — فردا بگیرم دامنت از من چرا رنجیدهٔ
ای سرو خوش بالای من وی دلربا رعنای من — لعل لبت حلوای من از من چرا رنجیدهٔ
من سعدی دلخواه تو ابروی تو چون ماه تو — من یار نیکوخواه تو از من چرا رنجیدهٔ

غزل حافظ

این چه شوریست که در دور قمر می بینم — همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
هیچ شفقت نه برادر به برادر دارد — هیچ مهری نه پدر را به پسر می بینم
مردمان را نه بهی می طلبند از ایام — مشکل این است که هر روز بدتر می بینم
ابلهان را همه شربت ز گلاب و قند است — قوت دانا همه از خون جگر می بینم
اسپ تازی شده مجروح بزیر پالان — طوق زرین همه در گردن خر می بینم
دختران را همه جنگ است و جدل با مادر — پسران را همه بدخواه پدر می بینم
پند حافظ بشنو ای خواجه برو نیکی کن — که من این پند را به از گنج گهر می بینم

غزل حافظ

مطرب خوش نوا بگو تازه بتازه نو بنو — بادهٔ دلکش بجو تازه بتازه نو بنو
با صنمی چو لعبتی خوش بنشین بخلوتی — بوسه ستان بکام از و تازه بتازه نو بنو
بر ز حیات کی خوری ار نه مدام می خوری — باده بخور بیاد او تازه بتازه نو بنو
ساق سیم ساقی من هست بهم بیار پیش — زود که پر کنم سبو تازه بتازه نو بنو
شاهد دلربای من میکند از برای من — نقش و نگار رنگ و بو تازه بتازه نو بنو
باد صبا چو بگذری بر سر کوی آن پری — قصهٔ حافظش بگو تازه بتازه نو بنو

غزل حافظ

آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی — باشد که از خزینهٔ غیبم دوا کنند

معشوق چون نقاب ز رخ بر نمیکشد
هر کس حکایتی بتصور چرا کنند

چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند

حال درون پرده بسی نکته میرود
تا آن زمان که پرده بر افتد چها کنند

پنهان ز حاسدان بخودم که منعمان
خیر نهان ز بهر رضای خدا کنند

بی معرفت مباش که در من مزید عشق
اهل نظر معامله با آشنا کنند

گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحبدلان حکایت دلخوش ادا کنند

پیراهنی که آید ازو بوی یوسفم
ترسم برادران غیورش قبا کنند

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند

بگذر ز کوی میکده تا زمرهٔ حضور
اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند

حافظ مدام وصل میسر نمی شود
شاهان کم التفات بحال گدا کنند

غزل رنجوری

نوبهار است جنون چاک گریبان مددی
آتش افتاد بجان جنبش دامان مددی

گرمئ عشق بتی در جگر آتش افروخت
تشنگی سوخت مرا ای لب جانان مددی

راه گم گشت و بپا آبله و منزل دور
خار صحرا مددی خضر بیابان مددی

جام می ناب بدست تو تغافل تا چند
گشت مخمور کلی ساقئ مستان مددی

بهر تفریح دل و ضعف جگر می باید
پستهٔ لب مددی سیب زنخدان مددی

مطربے ساخت بے یار مرا رنجوری
فخر دین فخر جهان مرشد پاکان مددی

غزل معین الدین چشتی رحمه

سوی من آ که ترا یار وفادار منم
هر چه داری بمن آور که خریدار منم

گر تو شاهی و دلت عزم تماشا دارد
بر من آی که باغ و گل و گلزار منم

دگر از رنج معاصی دل تو گشته ملول
سوی من آ که طبیب دل بیمار منم

نه همین صاحب سجادهٔ خلوتگاهم
ساقئ میکده و مطرب خمار منم

ای که در صومعه در طلبم می پائی
کو برون آی که اندر سر بازار منم

هوس خرقهٔ صد پاره و تاج دیباج
بنه از سر که ترا جبه و دستار منم

بیدلی گم کن واز بیکسی خویش منال	که ترا در همه جا دلبر و دلدار منم
تو بهر معرکه از راز دل خویش مگوی	که بخلوتگه جان محرم اسرار منم
تا یکی نقطه صفت دائره می بنمائی	تو چه مرکز بنشین گرد تو پرگار منم
گوهر معدن خزف صورت هستی است	در تنگ بحر معانی دُر شهوار منم
هیزم شخص معین سوخت چنان ز آتش عشق	که شدم اخگر و گفتم که مگر نار منم

غزل احمد جام

امروز شاه شاهان مهمان شده است مارا	جبرئیل ع با ملایک دربان شده است مارا
در خلوت گدایان مرسل کجا بگنجد	با برگ بی نوائی سامان شده است مارا
بتخانه و جهان را بسیار سیر کردم	اینجای بت پرستی ایمان شده است مارا
بیمار عشق گشتم جز تو شفا ندارم	دیدار خوبرویان درمان شده است مارا
در بارگاه وحدت کثرت چه کار دارد	هژده هزار عالم یکسان شده است مارا
احمد بهشت و رضوان بر عاشقان حرام است	هردم رضای جانان رضوان شده است مارا

غزل محمود غزنوی

امروز دیگرم بفراق تو شام شد	در آرزوی وصل تو عمرم تمام شد
آمد نماز شام و نیامد نگار من	ای دیده پاس دار که خفتن حرام شد
بستم بسی خیال که بینم جمال دوست	آنهم نشد میسر و سودای خام شد
خال تو دانه دانه و زلف تو دام دام	مرغی که دانه دید گرفتار دام شد
محمود غزنوی که هزاران غلام داشت	عشقش چنان گرفت که غلام غلام شد

غزل نصیر الدین

بیکارم و باکارم چون مد بحساب اندر	گویانم و خاموشم چون خط بکتاب اندر
گه شادم و گه غمگین از حال خودم غافل	میگریم و میخندم چون طفل بخواب اندر
ای زاهد ظاهر بین از قرب چه می پرسی	او در من و من در وی چون بو بگلاب اندر
دریا رود از چشمم لب تر نشود هرگز	این طرفه تماشه بین لب تشنه بآب اندر
در سینهٔ نصیر الدین جز عشق نمی گنجد	این طرفه عجائب بین دریا بحباب اندر

غزل امیر خسروؒ

دی شب که میرفتی بتار و کرده از ما یکطرف	افگنده کاکل یکطرف زلف چلیپا یکطرف
سلطان خوبان میرود هر سو هجوم عاشقان	چابک سواران یکطرف مسکین گدا ها یکطرف
تا بر رُخ زیبای تو افتاده زاهد را نظر	تسبیح و زهدش یکطرف مانده مصلّا یکطرف
در چار سوی کوی خود افتاده بینی بنده را	تن یکطرف جان یکطرف سر یکطرف پا یکطرف
بیچاره خسرو خسته را خون ریختن فرموده است	خلقے بمنّت یکطرف آن شوخ تنها یکطرف

(رُباعی)

تو بدری و خورشید ترا بنده شده است	تابنده تو شده است تابنده شده است
زان روی که از شعاع روی مه تو	خورشید منیر و ماه تابنده شده است

غزل غلام محمد ڈیچو

چهوم یار ریخته کار مخته ہار شوبان چهوس	بد چشمه چهس بے عار مه رخسار تابان چهوس
چهس چشمه پرخمار همچون آهوئے چینی	یا نرگس بیمار مه رخسار تابان چهوس
چهس ہمه کر تجه دار چون جلّاد بر مردم	چهس زلف زه شهمار مه رخسار تابان چهوس
گر بر ہمنے در غار تیغ بینیش ببیند	مے بگسلد زنّار مه رخسار تابان چهوس
امه حوره گلر خسار ہاوت ژوره نیونم دل	سر پیوم در بازار مه رخسار تابان چهوس
ڈهرت مه برآلشار دلکوی حال بادیومَس	هنگام شبِ تار مه رخسار تابان چهوس
بے عار چهو غدّار سینس لانیم شمشیر	گرنس بو دل افگار مه رخسار تابان چهوس
تصویر آن دلدار ڈلیت منده چهان خورشید	محمد گموت آدار مه رخسار تابان چهوس

غزل غلام محمد ڈیچو

مهتاب دین کر مه و چهو بیتهو روی تابانه	چهوی رُوی تابان مُوی پیچان بوُی ریحانه
ای حور قصد بعش رخت ماه منوّر	از ناوک مژگان کمن تیر بارانه
وس روز دماه بوز کنے لوُله دلکُ سوز	گیمژ مه چانی روز د جهنم سینه بریانه
بو اچه پوشن باله کرے ساله یهنا	چون لاله ہمیت چهوم مه دلس داغ حرمانه
مه برته دانیج لوُله کر تهم سور بدنس	ژِے کر تهیر زن سیت و سئے تازه یارانه

بو گنگه زالوس عشقه نارن رنگ اسپندان — از رنگ رخسار تو ای همرنگ زمانه
تیه بال گرادن نهاوتم کن کال حسنس بوش — روزی نه روزن عاشقن هند قصه افسانه
گر مرغ دلی خسته کند تیغ ابرو بیت — کے جنگ کند صید باشمشیر برانه
چهی زلف عنبر بار بر رخسار اندر خواب — زن کاله زه شهمار جادوگار پیچانه
از زلف سنبل بلبلن هند دل گمت شیدا — چون هیچ کاکل پیچ دوان سنبلستانه
چهی چشمه پرخمار لاگت سرمهٔ جادو — چون نرگس بیمار باده خوار مستانه
امه هنجه اسنجه تنجه دزم ڈنجه کر چهوم دل — هار نجه بمور نجه کر تهس غنچه دهانه
ید وعده دنے عالمک رندان فسوناز — کر ساده روین یادر روزی عهد وپیمانه
یه ویره چانے شیره لاگم موهنی طومار — کر یار روچهن دشنه گنجم عشقه استانه
ونهار رڈن پنجرس هنز سینکس تهاون — ترادن بوکر ید کوت وتم مکر وافسانه
پدمانه دلوم زال دلس چون علاؤ الدین — کمه چاله وچهس خال در آئینه پنهانه
مجنون صفت خانه گدا کو نه لاگس بو — چهوم میل دلس بیل وچهن کمه بهانه
سیتا یه پریس گیت رامن رام کرن بو — چهوم نیب سراندیب لارس تور گریانه
محمد چهو ید دی پور بد نام حور وشن پتھ — والله چهو مسرور گلک ڈور خندانه

غزل غلام محمد ڈیجو

خار تهوتم گل خادرئیے لو — ناره زالوس نیلوفرئیے لو
لاله ردیس مشتاق چهوس خاور — ماهِ انور بیه مشترئیے لو
قد نازس شوبان جامه زیبا — خز و دیبا طاقین زرئیے لو
زونه گنڈت ڈکه کنه مینا کار — چونه جِرسَن کم جوهرئیے لو
چشم آهو۔ جادو نته نرگس — کنه مسکی پیاله بربرئیے لو
خال هند و زالن زلف شهمار — نال ولونم کاله کافرئیے لو
دند چانی دُردانه کنه یاقوت — قند هاریچ ماه انورئیے لو
چهکه سلمی۔ پدمان۔ کنه عذرا — واره ونتم ماه پیکرئیے لو
شور کرتم مستوره شور پالش — دوره نهاوتم ردیس ڈهرئیے لو

نار تھوُتھم للہ وُن منز سینس	زار بوزم مارہ سند رئے لو
گیت ہجرک پرمی منز شامس	سیت وگنے ہیت بیہ پرئے لو
زولہ چھِمنہ ولہ وِس وچھومیون حال	سینہ غربال تن پنجرئے لو
لُولہ کامن چھم پاٹ پرنگس تَٹ	کنہہ نہ منگے شونگے لرئے لو
زالڈ بہ منز ہانکل الران چھم	یارِ ماز اِم ظاہر برئے لو
ژہوہ ماران دراُوس منز بازار	دوہ لوسُم پٹ سنگرئے لو
ہنڈو لاگت گاسہ رُخہمہ منز آنگن	ییلہ منتہ دوہ قربان کرئے لو
کال میلو ڈُونوَے در محشر	بالگا لو تھس کوہ لُو لرئے لو
کونہ محمد خورشید روین ہند	آیہ حسُنک ہردم پرئے لو

غزل غلام محمد ڈیچو

ینہ یارِ لاُیِنم پوشہ نازانی		تنہ چھس نالہ دیوانئے	
ونہ کس کانہہ چھو منہ بالہ مازانی		تنہ چھس نالہ دیوانئے	
لولہ مے چاولنس عشقہ میخانی		ہولہ سان دردہ پیمانئے	
هیہ تنہ کرِ ونم رنگِ زعفرانی	〃	موہہ نازہ چھا کنہ نار سوزانی	
نارہ خو تہ وارہ زالانئے		ییس لگو یکبار کراون فانی	〃
شبہ اکہ یکھنا سُون مہمانی		پیرہ ہے عشقہ دیوانئے	
بلہ ہاکر یک ید مہربانی	〃	ینبرزل کتھ جایہ چھک آسانی	
بنبوُرن مای چھی نہ دانئے		جامہ چھی چھیت تہ جام ارغوانی	〃
زلف پیچان چھا عشقہ پیچانی		شوبون سترِ مستانئے	
مار پیچان کِنہ مدّ قرآنی	〃	بینی چھا کِنہ تیغ ایرانی	
ایران وُچھمہ اَنہ مانئے		ایرناڈیشت کارہ یزدانی	〃
ونہ نے منز باگ چھوس بوریوانی		انصاف چھوی نہ ایوانئے	
سینہ چاک کرِ ونم تیغ ہجرانی	〃	دوہ اکہ رسول میرا دسونالانی	
خوابہ منز چھوم منہ ایوانئے		بوزہ کُس افسانہ یہ چھو طولانی	〃

کبنہ رستہ کمر تہہم سینہ بریانی | خونِ دل چھُوم جریا نئے
ددِ ودِ چشمہ میانہ گیہ پر قانی ،، | تیر باران چھوک زورہ ہارانی
اِس آ ی سینہ دارا نئے | میر تسکارہ زار بوُزون سانی ،،
سور ساس ملنادراس ساسانی | ونہ کس عشقہ افسا نئے
دپوتہم کرہ ہاڈُن سگبانی ،، | بُلبلوُ بید وَے کرغزلخوانی
محمدؐ کر دُرافشا نئے | یاروُن یارس سوچھُو یرارانی ،،

غزل محمدؐ ڈیچو

بالِ وچھی خشمہ یارَن تہ لولو | کال روزی نہ سرمہ چشمن تہ لولو
ڈُون پادن وندہ ہے ہٹہ کوی لیُھ | بال نادن تھادتے کن نہ لولو
سُورکردتہم رودُمنہ چشمن نور | مورہ تھوتھم نار روشن تہ لولو
نازنین نَے ہارنجہ چھی ابرو | اَسہ وُنِ ہنجہ رنجہ نادن تہ لولو
ڈُودیلہ میوُن لوکچارک گلزار | وُدکوتاہ پوشنولن تہ لولو
بالہ یارَیں موہہ نارتھوہ للہ وُن | ژالہ ید وَے ژالہ تس سون تہ لولو
بوز دہار طوطہ سنز خوشباشی | چانہ آشے چھوخون ہارن تہ لولو
چھونہ پرواگیلہ یددی عالم | ہیلہ سودا ید اَیسہ ددن تہ لولو
قدشمشاد تشبیہہ زلفت جیم | میم طوطی غنچہ دہن تہ لولو
کارہ مُہ ، کاکل ہٹ کارہ | دارہ پھلمت گل یاسمن تہ لولو
مرگ آہوچھی چشمہ پرُجادو | ترک بدخو تیر لاین تہ لو لو
ردی نسرین شیرین چھوی گفتار | موی مشکین سیمین تن تہ لولو
حُسنہ کعبس خوبان عالم سار | خم کرکر دارہ یمَن تہ لولو
دُورہ ٹھس گوم زنگلک حسن راوم | بیل ما آیہ سجدہ وَن تہ لولو
تھادتم کن گرادن بادی حال | بال یا ڈُن ہے چھو رادن تہ لولو
کاوَہ دتونتس بالہ میونوی حال | دادَہ لاگوس عشقہ ژورن تہ لولو
نارگنڈتم محمدؐ چھوس سوزان | قبرہ ہند مادزہ سوسن تہ لولو

غزل غلام محمد ڈیجو

ونہارے ٹیونم ہوش ساروی   تنہ طوطس مٹھو بول بوش ساروی
ہارِہ طوطہ دِدہ لیے شوبی چل   آہ لالِس کانِس آیہ مسول
یِیہ وہی سندرہ دبوزو عشقہ دادے   عشقہ دادو ہے بنگالک جادوے
تنہ نازک بدنس پن کرہ تل   ،،   عشقہ سیتی فرہادن کوہ ژٹ
بنبورن ہاتھ جامہ نال رٹ   عشقہ دادے مجنون گو جنگل   ،،
عشقہ دادِ ک لالس تہ داغ درد دل   کریوٹ کوتاہ زیوٹ کیا عشقہ منزل
نازہ کستورن ہُند چھُویہ مقتل   ،،   زلف سنبل خوشبو چشمہ جادو
شہر سوُی چھو کُ جنگل ژل آہو   روی زیبا زون زن ابرس تل   ،،
قد بالا طوبی رشک شمشاد   حُسنہ بانمک سردار سرو آزاد
کَنٹ چمنس فوچھم ہنبر زل   ،،   دندہ مالن خندہ کیاہ شوبانی
دُرِ شہوار یاقوت رُمانی   خوش گفتار ونہار ول می ژل   ،،
مار پیچان چان بچھنم کرہ نز   اوہ لالس سندرام جگرس منز
موی رِتحا پنج کرہ تہم ہانکل   ،،   دین و دانش مہ حسنک چامن نیوم
مرغ دل چان زلفک دامن نیوم   کیا زہ شامن لاگوت زلفک ہل   ،،
خفہ کرنم دِتپوس کہوہ مورے   دورہ نیونم ژورہ دل ستورے
امہ جولے زہ ہنم نارہ چھل   ،،   یمہ ابرو چھاکِنہ ماہِ نو +
ماہِ نو بلکہ ابرو ڈلیشت گو   زون می تھا و زلف نارس تل   ،،
خونہ رنگمت رُوپہ انھ سندری چھی   نال جامہ کیاہ زری شوبان چھی
حور جنّت چھکہ کِنہ نارہ وزل   ،،   دورہ لوزت گرایہ مے مار دورن
گرایہ می تل نازک بنبورن   ہیہ بدنس کوہ سپنم آرہ دل   ،،
شمع دیس پروانہ لاگے بو   مایہ چانے پرت جایہ زاگے بو
خون ہاران یدوی گژہ مژہ تل   ،،   اکہ دیدارہ محمد گھزہ مسرور
داد ہجرک زالہ کوت پیو مہجور   چھُونہ دستور سینس نہاون ٹل   ،،

غزل غلام محمد ڈیکو

پور حُسنچه ماہ الوزه لولو
حور دَند زن نس دلبره لولو
بیه وِی وگینو ونودس نورانس
شروں بوزیو سُون کنته ہره لولو ،،
ٹکه ٹِنے ہند رنگ و آئین چہوس
زال وانکنه وال کن بالے چہس
جال اے دیس تھاوت ٹھرہ لولو ،،
انٹھ بالے رٹھر لال رومال
سروه ہرنے الماس رنگین نس
چیره رٹھس ہمه سیم نره لولو ،،
نندره وٹھومُٹ نیتھو آسه آذریون
ہر دو ساغر از راہ سُطاری
شوخ شکره ُبت آذره لولو ،،
عشقه کافر لبه کر آزادی
زلف کاکل چہایم کنه سنبل
شہر چینچه سوداگره لولو ،،
باکه یارَن چہوبے وایه خون ہارَن
خونِ بلبل چہو جاری گلدستن
پوشه دستن منز گوه دِره لولو ،،
شمع ولیس آس آہی پروانه
جنگ کمه نه دره سیت کره مژه تیرن
بنگه چاوس ایه رنگه ژره لولو ،،
خفه چہومته و نه کس افسانه

سُور کرونم ایه سندره لولو
سُور کرونم ایه سندره لولو
دِی وِی کن توه اٹھ رونه دامانس
نوره ڈکسی پٹ ٹکه زرّین چہوس
ٹکه جرونس کمه زرگره لولو ،،
سال وڈنے زال کمه چالے چہس
ھیه مالے نال چہس نارک مال
خال ترادس کمه سازگره لولو ،،
دوره ہرنے مشتاق پروین نس
سندره ٹکه بیٹھ ڈکسی چہوس گلگون
زنگه بلبل بیٹھ ہیه ٹھره لولو ،،
پُور برمت چہس کم خماری
نسته خنجر چون تیغ فولادی
چہوسنه پرداخون ماہره لولو ،،
بیٹھ زلفن کم یوت نافه ل
کرونه الصاف ام کاله شہمارن
زاله کته رٹو جادگره لولو ،،
یوت کم کر بیداد گلدستن
نه وره مے لای ایه تیر مژگانه
عشقه نارس دارت نره لولو ،،
تنگ رٹونس ام لوله زنجیرن
گلرخن بو کرونس دیوانه
چہوس بلبل منز واله بره لولو ،،

	ہای ہنزے بُوزتم دِلہ زاری		مارمنزئے رٹھ رہٹہ شیکاری	
	سرہ پمپوش پوزا کرہ لولو	״	جام دنونم سمکدی ہرہ نا بو	
	رام کرنس رام رام پرہ نا بو		شام غم چھُوم گوس با ہنرہ لولو	״
	یلہ محمد عشقنہ کرائے تُل		شر سُوی گوس ریوان جنگل تُل	
	خون ہاران دراداہ گرہ لولو		سُور کرنم امہ سندرہ لو لو	

غزل صمد میر

	مرُو زندہ سرہ کرہا تے ہُو		پرَاُوم سُو پرَ اُوم سو	
	لہ کردن بیہ کہتان چھُو		پرَ اُوم سُو پرَ اُوم سُو	
	کتھ بوز دتھ چھی رَت سیرو		گَت کرنا رس یا رَس یُو	
	کال گالِ خام بتہ نہ روزی مُو	״	کا شیو ترلیشہ گنِہ خونِ دل چوُ	
	ہوش کرو نہ نس کیاہ تے کہیو		عیش و آرام نَس واپس دیوُ	״
	مِن وراءِ محیطِ البشر چھُو		تنہ گو نبیَس آلوَ ہیُو	
	پچھ بد وَالنِہ گے اک اچھ مُو	״	زنّار ذفمال ہیراد تو	
	کالِ بھگوانس ڈالِ ہاد تو		ڈِکہ ٹِکہ مو کر زعفران تو	״
	نِرہ ارَزنَ سُوز سر یس سلام		پانژہتھ دینسہ چھی بوزنَس تام	
	بوزنَس ونہ نَس لگو اک ژھیو	״	ژلہ یس ژکھ نہ دی ننک تہ شبہو	
	رام تہ رحیم نس یکسان چھو		گلہ نَس منہ دَی بنِہ ساد ہو	״
	کالِ سمسارس کرہ یلہ فوُ		روزہ سو یس آسِہ تحقیق رُوح	
	خالِ ینہ کرہک اک پچھ ژدہ	״	راہ بدہ لِشہ پرتراہ بھگوان	
	پُن پاپ تراوت زان یکسان		دُن صمد میرن شاستر ہیُو	״

غزل صمد میر

	ینہ مارہ مُت گوسَتِ سنگہ بُن		دنہ کَس تو رچھُونہ واتان ظن	
	نہ چھو ہیرہ گردس نہ چھو کونہ بُن		ونہ کَس تو رچھُونہ واتان ظن	
	گُنِہ رچہ ہرہ کتھ لِشہ عارفن		اَنِہ رچہ چھنِہ کتھ لِشہ کارکن	

کہو چہ کھسہِ سرتل تہ سُون		ونہ کس تو رچھونہ واتان ظن	
کامہ دیو چھا یوان عام خاصن		خاصہ وردن شوبیا ناسہ تراسن	
ڈِکہ ٹکہِ شوبیا گاڈہ ہانزرن	،،	لہ کرنولس سارنے کتھن	
سرِ راہ تراوس روح وطن		ہالہ اکہ لوگنم کرالہ سُندپن	،،
ہاژتن تسبیحہ رٹِ کفرستان		تمہ جایہ پن پک گامہ لبیان	
کمر تنہائی راتہ مغلن ؛	،،	نزدہ بازی وچھم وردہ عاشقن	
مردہ مومت ولان زندن کفن		پردہ تراوِت ون صمد میرن	،،

غزل غلام حسن دار

دُردانہ گوشن شرن کرن		باہم سخن گوئی کرن	
صد مرحبا بر مشتری		دیوانہ کرتھس سندری	
رویچ سفیدی پچھے عجب		وتھو عالمس شور و شغب	
سجدس نمت حور و پری	،،	وتجر بمہ نازک کمان	
چھی تیر مژگان درمیان		گے ہرنہ کیتاہ مرمری	،،
چھی رمزہ کیاہ مسگر		دلختہ عاشق پئے پھتر	
زالوَنہ پژھ جادوگری	،،	انتھ لتہ خنجرس چھوی سزر	
حُسنچہ لنجہ الفک اثر		یم حرف توحید کم پری	،،
لعل لبس لوُبِ لوُباب		اَیِہ چاونہ داماہ چھوی ثواب	
تشنہ لبن کرِ یا وَری ؛	،،	چھی مختہ دندشیرین زبان ؛	
گےَ طوطہ کل بوزت بیان		وہنارہ سَنہ گوَ اندری	،،
چاہِ زنخدان چھوی سنوی		ہاروت و ماروت بن کنوی	
غیبس چھہ غیبچ ماہ وری	،،	گردن صراحی دار زَن	
شکل چھنہ تمہِ چی رگلن		تمہ گرایہ انز نیو خم کری	
سینچ سفیدی کیاہ رژی		دنتم یہ تفاوت کس گژی	
شیشن شراب چھوی بربری		دیوانہ کرتھس سندری	کشمیر نظام [illegible] پریس ،،